

پر حرفی...



گزیده ای از کتاب: شیرینیهای مادر بزرگ شهرزاد....
و جرقه های زندگی یک گمشده کوچک
فروغ طاعتی
تصویر: دلفین پنو

پر حرفی...

- مادر بزرگ، من خیلی پر حرفم؟
- آه... من نمی دونم... بستگی داره... واسه چی؟
- واسه اینکه می دونم تو پر حرفی رو دوست نداری، می خوام ببینم من اذیتت می کنم؟
- اوه... پر حرفی می تونه خیلی جالب باشه...
- راست می گی؟ پس اذیتت نمی کنم؟
- گفتم " می تونه جالب باشه" یعنی نه همیشه!
- چه جوری می تونه جالب باشه؟
- بستگی داره آدم چطور از کلمات استفاده کنه؛ چطور اونارو کنار هم بذاره... چطور بهشون زندگی بده... و خیلی چیزای دیگه...
- یه خورده بیشتر واسم بگو...
- آه... کلمات می تونند خیلی با ارزش باشند فقط بستگی داره چطور ازشون استفاده کنیم، چطور به محتوا و زندگیشون احترام بذاریم، بقول یک نویسنده که می گه : کلمات می تونند به ما هورمون خوشبختی رو منتقل کنند...
- ولی اگه اونارو بدون در نظر گرفتن ارزششون، مثل دونه بیاشیم، طبیعتاً حروم میشن و در این حالت پر حرفی آزار دهنده ست...
- پس آدم همیشه باید از کلمات قشنگ استفاده کنه؟
- اوه! نه! نه! به هیچ وجه! فقط اونا باید زنده باشن و در جای خوب قرار بگیرند.
- من یک نویسنده¹ خیلی با احساس و لطیف ایرونی رو می شناسم که با یک حرف خیلی خیلی بد، یکی از شخصیت های داستانش رو طوری توصیف کرد که من بعد از چهل سال هنوز نتونستم کلمه ملایم تری پیدا کنم که بتونه جایگزین اون فحش جالب بشه!
- یعنی می خوام بگی فحش هم خوبه؟!!
- آره! آگه جاش مناسب باشه، آره حتماً!

¹ صادق هدایت "علویه خانم"

می دونی در بکار بردن کلمات، آدم تقریباً مثل یک مجسمه سازه، در مجسمه سازی با هر شکلی که آدم می ده مفهومی رو می رسونه، با پر، خالی، ظریف، خشن... واسه کلمات هم همینطوره....

اغلب تو صحبتها می بینیم که سکوت اصلاً وجود نداره، همه با هم حرف می زنند... هر کس می خواد با عجله دست پیش بگیره و جمله قشنگ و عالمانه شو بده بیرون... در صورتی که سکوت، اون وقت لازمه که کلمه احتیاج داره واسه شکل گرفتن و زنده شدن، تا اینکه بتونه راهشو بطرف قلبها در پیش بگیره...

یادم میاد حدود بیست سال پیش یک شب تا دیروقت کار می کردم و تلویزیون هم روشن بود.... حدود ساعت سه صبح بود که دیدم الی ویزل Elie Weisel صحبت می کنه... نه تنها بی حرکت موندم.... یکدفعه حس کردم که صورتم غرق در اشک شده... بس که کلماتش زنده و عمیق بودند.... در حالی که از کلماتی کاملاً ساده و معمولی استفاده می کرد....

اون شب بود که من حس کردم نقش "سکوت" در صحبت کردن چیه و چطور یک کلمه هر چقدر ساده، ولی خوب استفاده شده و عمیق و محترم در محتواش، می تونه پر معنا باشه و منتقل بشه و به زندگیش در وجودمون ادامه بده. حتی یک کلمه ساده و معمولی...

گزیده ای از کتاب: شیرینیهای مادر بزرگ شهرزاد....

وجرقه های زندگی یک گمشده کوچک

فروغ طاعتی

تصویر: دلفین پنو